

## پژوهشی در بحر الفضایل فی منافع الافاضل\*

سید محمد صاحبی (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

### مقدمه

بحر الفضایل فی منافع الافاضل فرهنگی فارسی و اثر افضل‌الدین محمد بن قوام بن رستم بن احمد بن محمود بدر خزانه‌ای بلخی بکری (یا کره‌ای) است. محمد بن قوام این کتاب را به سال ۷۹۵ هجری در شبه‌قاره هند تألیف کرد (← نقوی ۱۳۴۱، ص ۵۸؛ دبیرسیاقی ۱۳۶۸، ص ۴۹؛ صادقی ۱۳۹۲، ص ۱۴۶؛ محدث ۱۳۹۴، ص «هفده»).

از زندگانی نویسنده این اثر اطلاعات چندانی در دست نیست. او سه کتاب دیگر با نام‌های شرح مخزن الاسرار، شرح اسکندرنامه نظامی و جواهر المعادن نوشته است (← نقوی، همان جا؛ دبیرسیاقی، همان جا؛ درایتی ۱۳۸۹، ج ۶، ص ۱۰۵۴؛ محدث ۱۳۹۴، ص «بیست»؛ بدر خزانه‌ای بکری بلخی ۱۳۹۴، ص ۴). مراجعه به کتاب نشان می‌دهد که او اهل تسنن و احتمالاً حنفی مذهب بوده است (← بدر خزانه‌ای بکری بلخی ۱۳۹۴، ص ۱۵۹، ۲۰۰، ۳۲۶، ۳۶۲، ۳۷۵، ۴۹۵، ۵۲۷).

مؤلف بحر الفضایل را برای برآوردن «احتیاج مصنفان و مؤلفان در تألیف و تصانیف نظم و نثر به لغات و اصطلاحات فضلاء متقدم» تألیف کرده است (← همان، ص ۲). به گفته وی این اثر شامل واژه‌های فارسی، عربی، پهلوی، یونانی، دری و ترکی رایج در میان فصیح‌عجم است (همان، ص ۳) موارد زیر را در بر دارد:

---

\* از دکتر علی‌اشرف صادقی، مدیر گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، که با بزرگواری و دانش و دقت فراوان خود این مقاله را ویرایش کردند و نکات ارزنده‌ای را برای اصلاح آن متذکر شدند سپاسگزاری می‌کنم.

مجموع لغات این جنس و اصطلاحات این صنف از اسما و افعال و حروف و معانی بعض لغات قرآن و احادیث و ادعیه و معانی اسماء الله الحسنى و نام‌های مصطفی و بعض انبیا و عشره مبشره و کنیتها و اسامی ... کواکب و اهل ملت‌ها و افلاک و خمر و خمار و نام‌های بعض ادویه و اطبا و حکما و حلیه اناس و شباهة افراس و الفاظ صناعت و معانی و مصنوعات فضلا (همان جا).

این اثر شامل دو قسم و چهل و دو باب است: «قسم اول در لغات اهل فضل و اصطلاحات ایشان، به ترتیب حروف تهجی» (همان، ص ۴) و قسم دوم در ابواب مختلفه است و فرهنگی (یا دانشنامه‌ای) موضوعی و دستگامی و حاوی مطالبی است، مانند اسامی خویشان و یاران و غزوه‌های پیامبر اسلام، الفاظ الادوات، کنیه‌ها، نام‌های ماه‌ها و ایام ملل مختلف، اصطلاحات نجومی، اسامی اقلیم‌ها و شهرهای مشهور، اصطلاحات اطلاعات موسیقایی، فرقه‌های مذهبی و باورهای ایشان، واژه‌های هندی و ... (همان، ص ۸۶).

میرهاشم محدث قسم اول این کتاب را با استفاده از پنج دست‌نویس تصحیح و منتشر کرده است. مقاله پیش رو پژوهشی است در این نسخه چاپی. در بخش نخست مقاله، مشخصه‌ها، ویژگی‌ها و منابع کتاب را بررسی می‌کنیم. سپس از واحدهای واژگانی نادر و جالب توجه و اطلاعات لغوی ارزنده این فرهنگ سخن می‌گوییم. در ادامه تصحیفات، تحریفات و اشتباه‌های نویسنده کتاب را بررسی و ارزیابی می‌کنیم و در پایان به لغزش‌ها و غلط‌خوانی‌های مصحح اثر اشاره خواهیم کرد. در این پژوهش از پیکره گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی به گونه‌ای گسترده استفاده شده است که در این جستار از آن با عنوان «پیکره» یاد می‌شود. به چهار فرهنگ عربی تهذیب اللغة، صحاح جوهری، لسان‌العرب و تاج‌العروس نیز بسیار مراجعه شده است؛ در این مقاله از این آثار با عنوان «فرهنگ‌های چهارگانه عربی» سخن خواهد رفت.

#### ۱- مشخصه‌ها، ویژگی‌ها و منابع بحرالفضایل

قسم اول بحرالفضایل در بیست‌وهشت باب و بر اساس حروف الفبای عربی مدون شده است. واژه‌های آغاز شده با آ، پ، چ، ژ و گ به ترتیب ذیل باب‌های الف، با، جیم، زاء و کاف آمده‌اند (همان، ص ۹-۱۲۱، ۱۶۵-۱۸۳، ۲۶۷-۲۷۸، ۴۲۷-۴۴۹). این فرهنگ بر اساس حرف‌های اول و دوم واژه‌ها مرتب شده است (نقوی، همان جا؛ دبیرسیاقی ۱۳۶۸،

ص ۵۰؛ محدث ۱۳۹۴، ص «هجده»، اما در مورد سایر حروف کلمات در بعضی از قسمت‌ها ترتیب الفبایی رعایت نگردیده‌است؛ برای مثال اجانب بعد از اجرب، توجیه پس از تودیع، سخنوری بعد از سخین و محذوف پس از محرمیت آمده‌است (ص ۲۳، ۱۵۴، ۲۸۶، ۴۷۲). به همین دلیل در این مقاله، پس از مطالب منقول از کتاب، شماره صفحه درج خواهد شد تا مخاطبان بتوانند با سهولت و سرعت بیشتری به اصل کتاب مراجعه نمایند، اما برای پرهیز از اطالة کلام از ذکر نام نویسنده خودداری می‌شود.

در قسم اول بحرالفضایل افزون بر اسامی خاص مذکور در مقدمه کتاب، نام‌های خاص دیگری نیز آمده‌است، مانند:

**جیبال** نام رای قنوج است که در وقت سکندر بود (ص ۱۸۲).  
**عتتر** نام شاعری است (ص ۳۷۶).  
**فراورز** نام پهلوانی است (ص ۳۹۸).  
**دوالی** پادشاه ایخاز که سکندر نوشابه را بدو داده بود (ص ۲۳۶).  
**یحیی برمک** کریمی بود وزیر هارون الرشید (ص ۵۶۱).

نام برخی از مکان‌های جغرافیایی نیز در این قسم مندرج است، مانند:  
**ابخار** ولایتی است در ترکستان (ص ۱۰).  
**برتاس** نام شهری است (ص ۱۰۳).  
**وقه** مقامی است در بغداد، کرانه دجله که درختان بسیار دارد (ص ۲۵۹).

**مداین** شهر نوشیروان عادل (ص ۴۷۶).

بعضی از واحدهای واژگانی مجازی نیز در بحرالفضایل ضبط شده‌است، مانند:  
**آستین افشاندن** عبارت از اعراض ... است (ص ۴۷).  
**دود چراغ خوردن** در علم یا هنری رنج بردن (ص ۲۳۶).

**جام بر سنگ زدن** کنایه از توبه کردن از شراب (ص ۳۷۵).  
**کمر بستن و میان بستن** در کاری شروع کردن (ص ۴۴۳).  
**عناّب** تر کنایه از انگشتان محبوب (ص ۳۷۵).

گونه‌ها و املاهای دیگر و مترادفات بسیاری از واژه‌ها به‌عنوان بخشی از مدخل در این کتاب ثبت شده‌است، مانند:

**اخچه** و **اقچه** یعنی مال (ص ۳۰).  
**زراغن** و **زراغنگ** زمین ریگناک (ص ۲۷۰).  
**اشترخار** و **اشترغار** گیاهی است خاردار (ص ۵۴).  
**فراخا** و **فراخناء** فراخی (ص ۳۹۷).  
**الفختن** و **الفقدن** حاصل کردن مال و چیزی (ص ۷۵).  
**قفص** و **قفص** پنجره (ص ۴۲۱).  
**ندامت** و **ندم** پشیمانی (ص ۵۲۱).  
**آهک** و **گچ** یعنی چونه (ص ۹۰).  
**یاره** و **یارق** دستوانه (ص ۵۵۹).

ترکیبات وصفی و اضافی، در بیشتر موارد، به‌عنوان سرواژه ضبط شده‌اند، مانند:

**آباء علوی** افلاک و ستارگان (ص ۹).  
**احمر قانی** سخت سرخ (ص ۲۶).  
**خط استوا** خطی که در درازای زمین از مشرق به مغرب پیوندد (ص ۲۱۴).  
**روح حیوانی** قوتی است که در دل است (ص ۲۶۲).  
**علم ادب** لغت و نحو و صرف و معانی الفاظ (ص ۳۷۳).

**فلک اطلس** فلک نهم (ص ۴۰۶).

گاهی نیز ترکیبات ذیل مفردات آمده‌اند، مانند

**احتراق** سوختن و سوخته شدن، و احتراق کواکب بودن ستاره‌ای است با آفتاب در یک برج به یک درجه و یک دقیقه (ص ۲۴).  
**حجره** معروف است و حجره اسطرلاب آنکه متصل است مستقیم به سیصدوشصت درجه (ص ۱۸۸-۱۸۹).

در این فرهنگ اطلاعات مربوط به شیوه تلفظ در مورد تعداد اندکی از واژه‌ها ارائه شده‌است، مانند

**ابیات** به فتح اول و سکون بای تثنائیه/ جمع بیت که به معنی خانه ... باشد (ص ۱۴).  
**آلر** بر وزن لاغر/ کفل و سرین را گویند (ص ۷۶).

**مساحت** به کسر/ پیمودن زمین (ص ۴۸۲).

محمدبن قوام بسیاری از کلمات هم‌نویسه و ناهم‌آوا را به‌عنوان سرواژه‌ای واحد ثبت نموده و سپس با مشخص کردن حرکات حروف، معنی‌های آن‌ها را بیان داشته‌است، مانند

**اثمار** به فتح همزه/ میوه‌ها، و به کسر همزه/ میوه دادن (ص ۲۰).  
**غنا** به فتح/ بسندگی، و به کسر/ سرود (ص ۳۸۹).

**بر** به فتح/ خشکی و بیابان ... و به ضم/ گندم، و به کسر/ نیکی ورزیدن (ص ۱۰۳).  
**فنا** به کسر/ پیش در سرای، و به فتح/ نیست (ص ۴۰۶).

**جلد** به کسر جیم/ پوست و غلاف کتاب، و به فتح/ دلیر (ص ۱۷۶).  
**مد** بالفتح/ کشیدن ...، و به ضم/ پیمانۀ یک منی (ص ۴۷۵).

**حر** بالفتح/ گرمی، و بالضم/ آزاد (ص ۱۹۰).

گاهی نیز واژه‌های هم‌نویسه و غیر هم‌آوا را به‌عنوان مداخل جداگانه آورده‌است، مانند

**ارز** برنج (ص ۳۷).  
**حق** به کسر حا/ گاو سه‌ساله (همان جا).

**ارز** ارزش و قیمت مردم (همان جا).  
**مدبر** پشت‌دهنده و بی‌دولت (ص ۴۷۶).

**حق** سزاوار به خدایی (ص ۱۹۶).  
**مدبر** تدبیرکننده (همان جا).

تعاریف این فرهنگ بیشتر از نوع مترادفی است و احياناً تعریف‌هایی تحلیلی و جمله‌ای نیز در آن دیده می‌شود، مانند

**استسقاء** ... نام علتی است در شکم که آماس کند و دست و پای ضعیف شود ... و صاحب آن علت هر چند آب خورد، تشنگی نرود و شکمش هر روز بزرگ‌تر شود (ص ۴۴).

**جاله** /بر وزن لاله/ چیزی باشد که از چوب و علف به هم بندند و چند مشک پر باد بر او بندند و در آن نشسته، از آب‌های عمیق بگذرند (ص ۱۶۷).

در مورد تعدادی از واژه‌ها تنها به ذکر گونه دیگر آن‌ها به عنوان تعریف بسنده شده‌است، مانند:

**سرجین** سرگین (ص ۲۸۸).

**فتیله** پلیته (ص ۳۹۵).

**اشتر شتر** (ص ۵۳).

**بنجشک** گنجشک (ص ۱۱۴).

**جلوزه** چلغوزه (ص ۱۷۶).

مؤلف اکثراً به ذکر یک معنا برای واژه‌ها اکتفا کرده، اما گاهی نیز برای یک کلمه

معانی متعدد به دست داده‌است، مانند:

**آشنا** /به مد همزه/ سه معنی دارد: اول: شناوری کردن || دویم: اسم فاعل است، یعنی آنکه شناوری می‌کند || سیم: ضد بیگانه (ص ۵۶).

**عین** حرف عین || و چشم || و آفتاب || و چشمه آب || و آینه زانو || و درم و دینار نقد || و گزند چشم || و دیده‌بان || و جاسوس || و مهتر قوم || و گزیده چیزی (ص ۳۷۹).

**تشدید** سختی نهادن بر کسی || و دشوار گردانیدن || و مشدد کردن حرف (ص ۱۳۷).

**ورطه** کار دشوار || و هلاکی || و گرداب که کشتی در آن غرق شود (ص ۵۳۹).

در بعضی از قسمت‌ها نیز توضیحاتی طولانی و دانشنامه‌ای آمده‌است. برای نمونه، زیر اصحاب‌السبت حدود یک صفحه مطلب مندرج است (ص ۵۶-۵۷)؛ و توضیحاتی که درباره اوریا، ذوالقرنین و نستوریه نوشته شده نیز مطول است (ص ۸۷ ۲۴۵-۲۴۶، ۵۲۳-۵۲۴).

در این فرهنگ، استفاده از خود مدخل در تعریف فراوان دیده می‌شود که این نکته را باید از ضعف‌های کار نویسنده بحرالفضایل و سایر فرهنگ‌نویسان قدیم دانست:

**چاه** چاه آب (ص ۱۶۷).

**قلم** قلم کتابت و قلم نقاشی (ص ۴۲۲).

**در در** خانه و حجره (ص ۲۲۸).

**رنگ** ... گونه و رنگ (ص ۲۶۱).

**ساق** ساق پای (ص ۲۸۰).

ذکر معادل هندی بسیاری از واحدهای واژگانی از ویژگی‌های درخور توجه این اثر و حاکی از نوشته شدن آن در هند است، مانند موارد زیر:

**ابوالملیح** نام چکاوک است، نیز در پارسی سرباخ گویند. هندوی چکواچکوی گویند (ص ۱۵)؛ نیز ← علیخان و بیات، ۱۳۸۸، زیر «چکواچکوی».

- توبد** داروی مسهل است، نسوت گویند (ص ۱۳۲؛ نیز ← عقیلی خراسانی ۱۹۷۶ م، ص ۲۶۸؛ علیخان و بیات ۱۳۸۸، زیر «نسوت»).
- خردل** سپندان است، هندویی رائی گویند (ص ۲۰۹؛ نیز ← علیخان و بیات ۱۳۸۸، زیر «رائی»).
- سرب** نوعی از قلعی و روی است، به هندوی سیسا گویند (ص ۲۸۸؛ نیز ← علیخان و بیات ۱۳۸۸، زیر «سیسه»).
- تورق منابع و فرهنگ‌های مربوط به زبان فارسی فرارود و افغانستان نشان می‌دهد که محمدبن قوام در تعریف‌های خود از واحدهای واژگانی این دو گونه زبانی بهره‌ها برده‌است؛ در اینجا به برخی از این واژه‌ها اشاره می‌شود:
- اهل** باشندگان خانه (ص ۹۰؛ نیز ← رواقی ۱۳۸۳، زیر «باشیدن»؛ همو ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۹۶؛ خاچاطوری پارسادانیان ۱۳۸۹، زیر «باشندگان»؛ انوشه و خدابنده‌لو ۱۳۹۱، زیر «باشنده»).
- بالوانه** فراشتک (ص ۹۹؛ نیز ← رجایی بخارایی ۱۳۷۵، ص ۴۲۴؛ رواقی ۱۳۸۳، زیر «فراشترک»).
- تثاوب** فاژه (ص ۱۲۶؛ نیز ← انوشه و خدابنده‌لو ۱۳۹۱، زیر «فاژه»؛ رواقی ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۲۴۵).
- ریشه** گوشه دامن و رومال که بتابند (ص ۲۶۴؛ نیز ← رجایی بخارایی ۱۳۷۵، ص ۳۹۴؛ رواقی ۱۳۸۳، زیر «رومال»؛ همو ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۹۲۲؛ انوشه و خدابنده‌لو ۱۳۹۱، زیر «رومال»).
- شاف و شافه** ... پلیته ادویه که زن به خود برگیرد و مرد نیز برای زحمت شکم برگیرد (ص ۳۰۸؛ نیز ← انوشه و خدابنده‌لو ۱۳۹۱، زیر «پلیته»؛ رواقی ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۳۷۹؛ خاچاطوری پارسادانیان ۱۳۸۹، زیر «پلیته»).
- ضمیر** نوعی از سپرغم، و اهل هند آن را تلسی گویند (ص ۳۴۴؛ نیز ← علیخان و بیات ۱۳۸۸، زیر «تلسی»).
- فاسد** تباه، هندوی کهوتا (ص ۳۹۵؛ نیز ← علیخان و بیات ۱۳۸۸، زیر «کهوتا»).
- مقل ازرق** کوکل خوردنی (ص ۴۹۹؛ نیز ← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «کوکل»).
- صهر** خسور یعنی پدرزن (ص ۳۳۷؛ نیز ← رواقی ۱۳۸۳، زیر «خسر»؛ همو ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۷۶۸؛ انوشه و خدابنده‌لو ۱۳۹۱، زیر «خسور»).
- عائق** می‌کنانه (ص ۳۵۹؛ نیز ← رواقی ۱۳۸۳، زیر «کنانه»؛ شکوری و دیگران ۱۳۸۵، زیر «کنانه»).
- عم** اودر یعنی برادر پدر (ص ۳۷۴؛ نیز ← انوشه و خدابنده‌لو ۱۳۹۱، زیر «اودر»؛ رواقی ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۶۸؛ خاچاطوری پارسادانیان ۱۳۸۹، زیر «اودر»).
- فشردن** شپلیدن (ص ۴۰۲؛ نیز ← انوشه و خدابنده‌لو ۱۳۹۱، زیر «شپلیدن»؛ رواقی ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۰۸۴؛ خاچاطوری پارسادانیان ۱۳۸۹، زیر «شپلیدن»).
- فواق** ... هکک (ص ۴۰۷؛ نیز ← رواقی ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۷۴۱؛ خاچاطوری پارسادانیان ۱۳۸۹، زیر «هکک»).
- لکا** سختیان (ص ۴۵۸؛ نیز ← رواقی ۱۳۸۳، زیر «سختیان»؛ شکوری و دیگران ۱۳۸۵، زیر «سختیان»).

**ناموس** ... کازۀ صیاد (ص ۵۱۷؛ نیز ← رجایی بخارایی ۱۳۷۵، ص ۴۳۶؛ رواقی ۱۳۸۳، زیر «کازۀ»؛ همو ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۳۳۶؛ شکوری و دیگران ۱۳۸۵؛ زیر «کازۀ»).

**نقاس** زچه شدن زنان (ص ۵۲۸؛ نیز ← انوشه و خدابنده‌لو ۱۳۹۱، زیر «زچه»؛ رواقی ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۹۳۷).

**نقیس** خسته خرما (ص ۵۲۹؛ نیز ← انوشه و خدابنده‌لو ۱۳۹۱، زیر «خسته»؛ رواقی ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۷۶۳؛ خاچاطوری پارسادانیان ۱۳۸۹، زیر «خسته»).

مؤلف در مواردی نسبتاً فراوان، صورت مفرد واژه‌های جمع مکسر و جمع مکسر

کلمات مفرد را ثبت کرده‌است، مانند

**آباء** پدران و جمع اب است (ص ۹).  
**بحر** دریا، و بحر جمع (ص ۱۰۰).  
**جوهر** گوهر، و جواهر جماعه (ص ۱۸۱).  
**ریاح** باده‌ها، جمع ریح است (ص ۲۶۴).  
**سجن** زندان، سجون جماعه (ص ۲۸۵).  
**صحف** جمع صحیفه یعنی کتب (ص ۳۳۰).  
**فم** دهان، افواه جمع (ص ۴۰۶).  
**معادن** کان‌ها، جمع معدن است (ص ۴۹۲).

کلماتی که پسوند صرفی جمع دارند، به‌عنوان مدخل یا بخشی از تعریف در این فرهنگ گهگاه ضبط شده‌اند، مانند

**ابلهان** احمقان کم‌عقل (ص ۱۴).  
**ثقات** جمع الثقة (ص ۱۶۱).

**کروبی** فرشته مقرب، کروبیان جمع (ص ۴۳۵).

بحرالفضایل از اطلاعات ریشه‌شناختی نیز خالی نیست، مانند

**اتمک** ترکی نان (ص ۱۹).  
**۵۵** برادر به زبان ماوراءالنهر (ص ۲۲۳).  
**مسن** به تازی‌زبان فسان را گویند (ص ۴۸۵).  
**تمر و تیمر** مغولی آهن را گویند (ص ۱۴۹).

این فرهنگ به‌ندرت شواهدی شعری دارد (برای نمونه ← ص ۶۳ و ۱۸۲). به‌گفته مؤلف، در این اثر واحدهای واژگانی مشهور و متداول میان فصحا و فضلا از دواوین و آثار رودکی، عنصری، عمیق بخارایی، خاقانی، انوری، نظامی، سعدی، امیرخسرو دهلوی و دیگر شعرا و کتبی مثنوی مانند کلیله و دمنه، ترسلات و مقامات حریری، بعضی از شرح‌های آثار معتبر و صیدنه‌ها جمع‌آوری شده‌است (بدر خزانه‌ای بکری بلخی ۱۳۹۴، ص ۳ و ۴، ۲۲۷). از فرهنگ‌های مورد استفاده مؤلف می‌توان به تاجین (احتمالاً تاج‌المصادر و تاج‌الاسامی)، صحاح (احتمالاً اثر جوهری)، معرب (احتمالاً المعرب من الکلام الاعجمی اثر جوالیقی)، مقدمه‌الادب زمخشری، السامی فی الاسامی میدانی،

المستخلص یا جواهرالقرآن بخارایی و لغت فرس اسدی اشاره کرد (← همان، ص ۳، ۲۰۱).

## ۲- واحدهای واژگانی نادر و درخور توجه بحرالفضایل

در بحرالفضایل اطلاعات لغوی درخور توجه و واحدهای واژگانی کم‌بسامد و جالبی به‌عنوان مدخل یا بخشی از تعریف به‌چشم می‌خورد؛ این کلمات یا در لغت‌نامه، فرهنگ سخن و پیکره نیامده‌اند یا در دو منبع اول بدون شاهد ثبت شده‌اند و یا شواهدی معدود دارند و در عین حال دلایل و شواهدی برای صحت آن‌ها در دست است؛ در اینجا اهم این موارد را برمی‌رسیم:

**اخلاص** بیزه کردن یعنی خالص کردن (ص ۳۰).

بیزه در لغت‌نامه بدون شاهد و به معنای «آلت بیختن» ضبط شده‌است؛ در پیکره شاهدهی برای آن وجود ندارد و در سخن ثبت نگردیده‌است، اما در کتاب‌المصادر بستی در همین معنا شاهدهی دارد:

**بیزه** = ویژه، خالص. خلوص: بیزه شدن، یعنی

خالص (← صادقی ۱۳۹۱، ص ۵۵).

با توجه به آنکه در متون کهن فارسی صامت‌های لبی ب و و با یکدیگر تناوب دارند (← خانلری ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۶۹) و نمونه‌هایی از تبدیل صامت تیز ژ به ز نیز در دست است (← همان، ج ۲، ص ۷۸). این کاربرد صحیح است و بیزه گونه‌ای دیگر از ویژه است.

**ازمان** حسرت خوردن (ص ۴۱).

ازمان به این معنا در لغت‌نامه، سخن و لغت‌نامه فارسی نیامده‌است، اما شواهدی برای آن در دست است (← ترجمه قرآن موزه پارس ۲۵۳۵، ص ۱۸۰، پاورقی ۱؛ نیز ← رواقی ۱۳۸۱، زیر «ازمان»، «ازمان‌خور»).

**اندخسواره** پشتیوان (ص ۸۳).

اندخسواره در لغت‌نامه و سخن مندرج نیست، این واژه فرارودی گونه دیگر اندخسواره است (← تتوی ۱۳۳۷، زیر اندخس؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «اندخسواره»؛ رواقی ۱۳۸۳، ص «بیست‌وچهار و بیست‌وپنج») و شاهد نیز برای آن موجود است: به نام آن خدای که اندخسواره مؤمنان است (ترجمه تفسیر طبری ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۰۵۲، پاورقی ۱؛ نیز ← لغت‌نامه فارسی ۱۳۶۳ به بعد، زیر «اندخسواره»).



بز جامهٔ افریشمی (ص ۱۰۷).

فخ تار افریشم (ص ۵۲۰).

افریشم در لغت‌نامه و لغت‌نامهٔ فارسی شاهدهی ندارد؛ در سخن ثبت نگردیده و شاهدهای اندک‌شماری از قرن ۵ تا ۷ ق در پیکره برای آن آمده‌است: «الحریر: پرنیان یعنی جامهٔ افریشم» (شمس‌العارفین مروزی ۱۳۶۱، ص ۵۶؛ نیز ← منہاج سراج ۱۳۴۲-۱۳۴۳، ج ۱، ص ۱۳۵).

**پیکند** / به فتح کاف، بر وزن پیوند/ ماضی پیوستن

است و در سلک درآوردن است (ص ۱۲۱).

پیکند در سخن ضبط نشده‌است. در این معنا در لغت‌نامه و پیکره ثبت نشده، اما در برهان آمده و این شاهد از رودکی در حاشیه برای آن نقل شده‌است:  
هر آنچه داود آن را به سال‌ها پیوست هر آنچه قارون آن را به عمرها پیکند

(← برهان ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۴۴۶، پاورقی ۵).

با توجه به ریشهٔ ایرانی باستان آن (-pati-kan\*) احتمالاً این واژه صحیح است (←

حسن‌دوست ۱۳۹۳، زیر «پیکندن»).

**چمند** اسب که چابک خورد (ص ۱۷۸).

**مقرعه** تازیانه یعنی چابک (ص ۴۹۹).

چابک در معنای «تازیانه» واژه‌ای است کم‌کاربرد با شواهدی اندک:

اسبی است مرا ز سایهٔ خود بگریز دست از عرق سستی او طوفان خیز  
یک گام به گام بسپرد گر به مثل شمشیر بود چابک و خنجر مهمیز

(سنجر کاشی: بهار ۱۳۸۰؛ نیز ← تنوی ۱۳۳۷؛ دهخدا ۱۳۷۷، هر سه زیر «چابک»).

**حال** ... گردانک بیچگان (ص ۱۸۶).

حال در معنای «دراجه» نیز کاربرد دارد و دراجه وسیله‌ای است دوچرخ که با آن به کودکان راه رفتن می‌آموختند (← جوهری ۱۳۷۶ق، زیر «حول»، «درج»؛ ابن منظور ۱۴۱۴ق، زیر «حول»، «درج»). گردانک معادلی برای این کلمه است که در این معنا در پیکره و لغت‌نامه نیامده و سخن نیز آن را ثبت نکرده‌است.

**حرون** اسب بی‌فرمان و ستهنده (ص ۱۹۱).

ستهنده در سخن نیامده و در لغت‌نامه و پیکره شواهدی معدود دارد: درافکن در دوژخ هر ناسپاسی را، و ستهنده‌یی را (ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس ۲۵۳۵، ص ۲۸۵).  
**حفره** خندق و کنده یعنی کافته (ص ۱۹۶).

در لغت‌نامه، سخن و پیکره شواهد انگشت‌شماری برای آن مندرج است که همه آن‌ها از اسدی طوسی است.  
خلال دندان‌وریش (ص ۲۱۶).

دندان‌وریش در لغت‌نامه و سخن ثبت نشده‌است. در پیکره هم موجود نیست. گونه‌های دیگر این واژه که برای آن‌ها شاهی در دست است، عبارت‌اند از: دندان‌پیش و دندان‌فریژ (← کرینی ۱۳۸۵، زیر «الخلال»؛ رواقی ۱۳۸۱، زیر «دندان‌فریژ»). دندان‌فریش، دندان‌پریز و ... نیز در فرهنگ‌ها ضبط شده‌است (← دهخدا و همکاران ۱۳۷۷، زیر «دندان‌آپریز»؛ برهان ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۸۸۵ و ۸۸۶). با توجه به آنکه شواهدی برای ابدال صامت‌های پ و و و صامت‌های تیز ژ و ش در زبان فارسی وجود دارد (← خانلری ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۷۱، ۷۸)، کاربرد دندان‌وریش درست است.  
درزن سوزن و کاسموی (ص ۲۲۹).

کاسموی به معنای «موی خوک» است که به‌عنوان ریسمان کفاشی و خیاطی از آن استفاده می‌شده‌است (← دهخدا و همکاران ۱۳۷۷، زیر «کاسموی»؛ در لغت‌نامه و سخن، واژه درزن به این معنی ثبت نشده‌است، اما شاهدهایی برای کاربرد آن در این معنا موجود است:

چون موی خوک درزن ترسا بُود چرا تار ردای روح به درزن درآورم

(خاقانی ۱۳۸۲، ص ۲۴۲؛ نیز ← همو، ص ۳۲۰).

تتوی نیز این معنا را برای درزن ذکر کرده‌است.  
ده‌کیا رئیس دیه و خوط و خداوند دیه را گویند (ص ۲۳۷).  
دهقان خوط (ص ۲۳۸).

واژه خوط در سخن مشاهده نمی‌شود، در این معنا در لغت‌نامه نیامده‌است و کلمه‌ای است نادر با شاهدهایی اندک: بر در خانه خوط آن دیه رفتم و بنشستم (فخر مدبر ۱۳۴۶، ص ۴۸۱؛ نیز ← رواقی ۱۳۸۱، زیر «خوط».)  
غوشا پاچک دشتی (ص ۳۹۰).

غوشا به معنای «سرگین گاو و گوسفند» است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «غوشا»؛ پاچک نیز به همین معنی در لغت‌نامه ضبط شده‌است، اما شاهی ندارد. پاچک در سخن نیامده‌است، ولی این واژه در پیکره شاهد دارد:

تا به کی از عقل جهل‌اندوز تو پاچک دشتی بُود دل‌سوز تو

(بیدل دهلوی ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۸۰۹).

بسیار بهتر و پایدارتر از آتش پاچک گاو است (میرزا ابوطالب ۱۳۵۲، ص ۶۱).  
**کزغ** اوشه و آن صمغی است (ص ۴۳۶).

اوشه در سخن مندرج نیست. در لغت‌نامه و لغت‌نامه فارسی بدون شاهد ثبت شده است، اما در پیکره‌شاهدیهایی برای آن موجود است (← ادیب نظری ۱۳۸۴، ص ۱۴۰، پاورقی ۱۳؛ عقیلی خراسانی ۱۹۷۶م، ص ۱۳۵).  
**کلندر** ربا یعنی سود (ص ۴۴۱).

کلندر به این معنا در لغت‌نامه و سخن نیامده، اما شاهدیهایی اندک برای آن در دست است: الربوا: ... کلندر (فرهنگ‌نامه قرآنی ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۷۸۰؛ نیز ← رواقی ۱۳۸۱، زیر «کلندر»، «کلندر خوردن».)  
**مئانه** کمیزدان (ص ۴۶۹).

کمیزدان واژه‌ای است کم کاربرد که در لغت‌نامه شاهدی ندارد و در پیکره‌شاهدیهایی کمی دارد:

دلالت هر برجی بر علت‌ها: ... عقرب: ... بیشتر علت‌هاش کری و گنگی ... و آماس خایه و سنگ اندر کمیزدان و دشخواری آب تاختن و گندگی زهار و عورت (بیرونی ۱۳۸۶، ص ۳۲۹؛ نیز ← خوارزمی ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۴۴۱).  
**محراز** هراسه و آن چیزی است که در کشتزار برای ترسانیدن نهند (ص ۴۷۲)

«محراز» صورت نادرست محذار است؛ هراسه در لغت‌نامه بدون شاهد ثبت شده و در سخن نیامده است، اما شاهدیهایی برای آن وجود دارد: مثل هراسه‌های سر پالیز تاب می‌خوردند (دولت‌آبادی ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۸۰۴؛ نیز ← دهار ۱۳۴۹، زیر «المحذار»؛ رواقی ۱۳۸۱، زیر «هراسه».)  
**مسده** بندنده (ص ۴۸۴).

بندنده در لغت‌نامه تنها یک شاهد دارد و در پیکره‌شاهدیهایی کمی برای آن موجود است: چون بستن به خود اضافه کرد، باطل شد که غیر وی بندنده باشد (مستملی ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۷۰۹؛ نیز ← دهار ۱۳۴۹، زیر «الرابط».)  
**مقمع** کافرکوب یعنی دبوس (ص ۵۰۰).

کافرکوب در لغت‌نامه و سخن ثبت نشده است، اما شاهد دارد (← دهار ۱۳۴۹، زیر «المقمعة»؛ نیز ← رواقی ۱۳۸۱، زیر «کافرکوب».)

میاد آهن جفت که بدان زمین را پاره کنند (ص ۵۱۳).

میاد در لغت‌نامه به این معنا ثبت نشده و در سخن نیز نیامده‌است، اما در پیکره شاهدهایی از نویسندگان هروی دارد: هنگام زرع از وضع و شریف دو دو جوغ می‌کشیدند و دیگری میاد راست می‌داشت، بدین نوع زمین شدیار می‌کردند (سیف هروی ۱۳۶۲ هجری، ص ۱۱۱)؛ شیخ به گاو راندن مشغول شده بود، چون میاد در زمین رفته، همه زر بیرون آمده (قاسم هروی ۱۳۴۶، ص ۲۶). در گویش خواف نیز واژه میار به همین معنا کاربرد دارد (← ساعدی ۱۳۹۰، زیر «میار»). برای این واژه شاهدهایی از آثار دولت‌آبادی در دست است: کمتر از پیش دیده می‌شدند گاوها یا الاغ و شترهایی که خیش و میاری در پی بکشند (دولت‌آبادی ۱۳۶۱، ص ۳۷۹)؛ تا یادم می‌آید دستش به دسته میار و دسته بیل و دسته منگال بوده (همو ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۱۶۸۲). بنابراین احتمالاً میار گونه دیگر میاد است و این دو واژه‌هایی خراسانی‌اند.  
ناظم پیوندنده (ص ۵۱۷).

پیوندنده در لغت‌نامه و سخن مندرج نیست، اما شاهدهایی دارد: بسا بیقرارا که او پیوند گرفته و پیوندنده است و نیست جفاکننده (مقامات حریری ۱۳۶۵، ص ۳۰۰؛ نیز ← رواقی ۱۳۸۱، زیر «پیوندنده»؛ خوارزمی ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۱۴۶).  
وازیج بازیج (ص ۵۳۵).

وازیج ریسمانی است که از جایی می‌آویزند و در جشن‌ها و عیدها بر آن می‌نشینند و تاب می‌خورند (← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «وازیج») بازیج در لغت‌نامه و سخن ثبت نشده‌است، اما شاهدهایی برای آن در دست است:  
ز تاک خوشه فروهشته وز باد نوان چو زنگیانی بر بازیج بازی‌گر  
(← اسدی ۱۳۶۵، ص ۵۲؛ نیز ← رواقی ۱۳۸۱، زیر «بازیج»؛ تاج‌الاسامی ۱۳۶۷، زیر «الارجوحة»).

### ۳- تصحیفات، تحریفات و اشتباه‌های بحرالفضایل

مقایسه بحرالفضایل با سایر فرهنگ‌های فارسی نشان می‌دهد که برخی از تصحیفات، تحریفات و اغلاط این کتاب در دیگر فرهنگ‌ها نیز به چشم می‌خورند و چه بسا این لغزش‌های لغوی از بحرالفضایل به فرهنگ‌های بعدی راه یافته باشند. بعضی از خطاها و اشتباهات نیز تنها مختص به همین کتاب است. در این جستار این دو دسته را به‌طور

جداگانه بررسی می‌کنیم؛ ذکر این نکته ضروری است که موارد مطرح‌شده در این مقاله تنها نمونه‌ای از اشتباه‌های چشم‌گیر این اثر است:

### ۳-۱- تصحیفات، تحریفات و اشتباه‌های موجود در بحرالفضایل و دیگر فرهنگ‌ها

آییز با زای پارسی، شرار آتش (ص ۱۳).

این واژه بدون هیچ شاهدی در لغت‌نامه فارسی ثبت شده، اما در فرهنگ جامع، لغت‌نامه و سخن نیامده است؛ مؤلف برهان قاطع نیز به آییز اشاره کرده است (← برهان ۱۳۴۲، زیر «آبید»)، در برهان، فرهنگ رشیدی و جهانگیری، اییز، که ظاهراً گونه‌ای دیگر از آییز است، ثبت شده است. تتوی و انجو شیرازی برای اییز شاهدی از منجیک آورده‌اند؛ این شاهد در کتاب شاعران بی‌دیوان و دیوان منجیک نیز مندرج است:

هست ز آهم آتش دوزخ اییز ناله‌ای از من ز تندر صد ازیز

(← شرح احوال و اشعار ۱۳۷۰، ص ۲۳۱؛ منجیک ترمذی ۱۳۹۱، ص ۴۶)،

اما بر اساس فرهنگ جامع، «آییز» صورت مصحف آییز و «اییز» صورت مصحف اییز است (← فرهنگ جامع زبان فارسی ۱۳۹۲، زیر «آییز»).  
آمیغ به معنی حقیقت بود که در مقابل مجاز است (ص ۷۷).

در این معنا در فرهنگ جامع ثبت نشده و در لغت‌نامه بدون شاهد آمده است؛ در برهان قاطع عیناً همین تعریف مندرج است و در حواشی آن به دساتیری و نادرست بودن این معنا اشاره شده است (← برهان ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۶۳، پاورقی ۶؛ نیز ← دساتیر آسمانی ۱۳۰۵، ص ۲۳۱).

انگدان نسناس (ص ۸۵).

تعریف انگدان در سخن‌چنین است: «هریک از گیاهانی از خانواده جعفری که علفی و پایا هستند و برگ‌های آن‌ها بریدگی بسیار دارد» (انوری ۱۳۹۰، زیر «انگدان»). انگدان در برهان، جهانگیری، لغت‌نامه و لغت‌نامه فارسی به معنای «نسناس» نیز ثبت شده، اما هیچ شاهدی برای آن ارائه نگردیده است؛ کلیه شاهد‌های انگدان در پیکره بررسی شد، در هیچ یک از آن‌ها انگدان به معنای «نسناس» به کار نرفته بود. در بعضی از فرهنگ‌های کهن عربی به فارسی انگدان یا انگدان به عنوان معادل بسباس ذکر شده است (← کرمینی ۱۳۸۵، زیر «البسباس»؛ تاج‌الاسامی ۱۳۶۷، زیر «البسباس»؛ ده‌هار ۱۳۴۹، زیر «البسباس»). بسباس به معنای «گیاهی خوشبو» در فرهنگ‌های عربی آمده است (← ابن

منظور ۱۴۱۴ ق، زیر «بسس»؛ مرتضی زبیدی ۱۴۱۴ ق، زیر «بسس»). در شرفنامه منیری نیز بسباس به عنوان معادل عربی «انگدان» مندرج است (← فاروقی ۱۳۸۵-۱۳۸۶، زیر «انگدان»؛ بر این پایه، «سناس» صورت مصحف بسباس است. **باسرم** زمین کشت و آراسته، باسره هم گویند (ص ۹۷).

باسرم در برهان، جهانگیری و لغت‌نامه بدون شاهد ثبت شده‌است. در پیکره نیز شاهدی برای آن موجود نیست؛ احتمالاً صورت درست این واژه همان باسره است که شاهدهایی نیز دارد:

گفتی به دو سه باد مرا باسره کارید این باسره باری نه همی زود بکشتی

(ابولعباس ربنجینی: شاعران بی‌دیوان ۱۳۷۰، ص ۱۳۷؛ نیز ← تنوی ۱۳۳۷، زیر «باسره»).

**پردال** پرگار (ص ۱۰۴).

پردال در شرفنامه، برهان، جهانگیری و لغت‌نامه بدون هیچ شاهدی ضبط شده‌است. در پیکره شاهدی برای آن موجود نیست. پرگار از ریشه ایرانی باستان *pari-kāra* گرفته شده‌است و گونه‌های دیگر آن که دارای شاهد هستند، عبارت‌اند از: پرکار، پرگاره، پرگال، پرگاله، پرگان، برکار و فرجار (← حسن‌دوست ۱۳۹۳، زیر «پرگار»؛ کرمنی ۱۳۸۵، زیر «الدارة و الدار»؛ میدانی ۱۳۸۲، زیر «الذَّوْغَرَةُ»، «الفرجار»؛ میرداماد ۱۳۸۰، ص ۱۶۵؛ رواقی ۱۳۸۱، زیر «پرگاله»، «پرگان»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «پرگال»؛ همان‌طور که دیده می‌شود در هیچ از این گونه‌ها، گ یا ک به د تبدیل نشده‌است؛ افزون‌براین، ابدال صامت‌های کامی ک و گ به صامت لثوی دندان‌ی و واکنار د در تاریخ زبان فارسی مشاهده نشده‌است (← باقری ۱۳۸۰، ص ۱۹۷-۲۳۴؛ خانلری ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۸۰ و ۸۱)، بنابراین پردال واژه‌ای نادرست است.

**بشتک** و **بشتوقه** خمره (ص ۱۰۹).

بشتک در شرفنامه، جهانگیری، برهان و لغت‌نامه، بدون هیچ شاهدی آمده‌است؛ در پیکره شاهدی برای آن موجود نیست؛ بشتوقه در لغت‌نامه، سخن، فرهنگ‌های چهارگانه عربی و پیکره ثبت نشده و صورت مصحف بشتوقه است (← مرتضی زبیدی ۱۴۱۴ ق، زیر «بستق»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «بستوقه»). بشتوقه معرب بستوگ، بستگ، بستک یا بستو است که برای آن‌ها شاهدهایی در دست است (← تنوی ۱۳۳۷، زیر «بستو و بستک»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «بستو»، «بستوقه»؛ رواقی ۱۳۸۱، زیر «بستگ» و «بستوگ»؛ زنجی ۱۳۶۴، زیر «البستوقه»؛ بر این اساس و با توجه به اینکه در سایر گونه‌های گویشی این واژه نیز

ابدال صامت س به ش رخ نداده است (← حسن دوست ۱۳۹۳، زیر «بستو»)، بشتک صورت مصحف بستک است.

بشغره ساخته شدن (ص ۱۰۹).

در برهان، جهانگیری و لغت‌نامه بدون شاهد ضبط شده است؛ در پیکره نیز شاهدی ندارد؛ همان‌گونه که تتوی نیز متذکر شده است این واژه صورت نادرست بسغده است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «بسغده»؛ تتوی ۱۳۳۷، زیر «بشغره»؛ برهان، ج ۱، ص ۲۸۳، پاورقی ۶).

توتوک مرغی است سپید (ص ۱۳۲).

در شرفنامه، برهان، جهانگیری، آندراج و لغت‌نامه بدون شاهد آمده است. در پیکره نیز فاقد شاهد است؛ این لغت صورت نادرست توندک است (← زنجی ۱۳۶۴، زیر «الصعوه»؛ نیز ← تتوی ۱۳۳۷، زیر «ترترک»).

تکول صراحی که بر او صورت جانور باشد (ص ۱۴۷).

در لغت‌نامه بدون شاهد ضبط شده است. در پیکره برای آن شاهدی وجود ندارد و صورت درست آن تکوک است که در فارسی میانه نیز کاربرد داشته است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «تکوک»؛ انجو شیرازی ۱۳۵۱، زیر «تکوک»؛ مکنزی ۱۳۹۴، زیر takōk).

تنو توانایی (ص ۱۵۱).

در شرفنامه، برهان و لغت‌نامه بدون شاهد مندرج است؛ در پیکره نیز شاهدی ندارد. این واژه صورت مصحف تیو است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «تیو»؛ تتوی ۱۳۳۷، زیر «تیو»).

توخش کشیدن (ص ۱۵۵).

در برهان، آندراج و لغت‌نامه بدون هیچ شاهدی به همین معنی ثبت شده است، در پیکره نیز شاهدی برای آن موجود نیست. احتمالاً این واژه بن مضارع مصدر تُخشیدن به معنای «کوشیدن» و نه «کشیدن» است که به صورت tuxš/tan: tuxšīd در فارسی میانه رایج بوده است و بر اساس پیکره و لغت‌نامه تنها صفت فاعلی مشتق از این مصدر، یعنی تخشا، به فارسی نو راه یافته است:

به کرفه کردن و یشت و یش‌ها به راه ورزش دین بود تخشا

(زرتشت بهرام پژدو ۱۳۴۳، ص ۴۱؛ نیز ← همان، ص ۹۷، ۱۰۳؛ نیز ← حسن دوست ۱۳۹۳، زیر

«تخشیدن»؛ مکنزی ۱۳۹۴، زیر tuxšīdan).

بر این اساس توخش به معنای «کشیدن» نیست.

داراب کر و فر و تجمل و اسباب بسیار (ص ۲۲۴).

به این معنی در برهان و لغت‌نامه بدون شاهد مندرج است. در پیکره نیز در این معنی شاهدهی ندارد؛ این واژه صورت مصحف دارات است که شاهدهی نیز دارد (← برهان ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۸۱۰، پاورقی ۵؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «دارات»؛ انجو شیرازی ۱۳۵۱، زیر «دارات»).

**دسمه** نوعی از غله (ص ۲۳۱).

در برهان، آندراج و لغت‌نامه بدون هیچ شاهدهی ثبت شده‌است، شواهد پیکره نیز در این معنا نیست، این واژه صورت نادرست دسمر است که شاهدهایی برای آن موجود است (← رواقی ۱۳۸۱، زیر «دسمر»؛ میدانی ۱۳۸۲، زیر «الدرجع»).  
**دنگاله** آبی که از سرما بیفسرده باشد (ص ۲۳۵).

در برهان و لغت‌نامه بدون هیچ شاهدهی آمده‌است، در پیکره نیز فاقد شاهد است و ظاهراً صورت نادرست دنگاله است (← میدانی ۱۳۴۵، ص ۴۳۹).  
**رخین** دوغ شیر (ص ۲۵۳).

در لغت‌نامه نیز به معنای «آب پنیر» و «شیرزنه» بدون هیچ شاهدهی ثبت شده‌است. در پیکره شاهدهی ندارد. این واژه صورت ناقص رخبین است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «رخبین»؛ تتوی ۱۳۳۷، زیر «رخبین»).

**سج** سرین (ص ۳۰۰).

سج در برهان و لغت‌نامه بدون هیچ شاهدهی به این معنا ذکر شده‌است؛ همان گونه که نویسنده فرهنگ رشیدی نیز ابراز داشته، این واژه صورت مصحف شنج است که شاهد نیز دارد (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «سنج»؛ تتوی ۱۳۳۷، زیر «سنج»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «سنج»).

**سوکک** زردی کشت (ص ۳۰۲).

در شرفنامه، برهان و لغت‌نامه نیز به همین معنی و بدون هیچ شاهدهی ثبت شده‌است؛ در پیکره هم شاهدهی برای آن یافت نمی‌شود. احتمالاً این واژه صورت محرف سولک یا سیولک به معنای شپشه گندم و برنج است که شاهدهایی برای آن موجود است (← صادقی ۱۳۹۱، ص ۴۳).

**شنوسه** عطسه (ص ۳۲۳).

در شرفنامه و لغت‌نامه بدون هیچ شاهدهی آمده‌است؛ در پیکره نیز شاهدهی ندارد. این واژه صورت مصحف شنوشه است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «شنوشه»؛ تتوی ۱۳۳۷، زیر «شنوشه»؛ انجو شیرازی ۱۳۵۱، زیر «شنوشه»). شنوشه گونه دیگر این کلمه است که در پیکره شاهدهی دارد:



دماغ خشک او اشنوشه تر چو آرد گوش گردون را کند کر

(ابوالخطیر گوزگانی: شاعران بی‌دیوان، ۱۳۷۰، ص ۲۶۱).

برخی از دیگر گونه‌های رایج این واژه در گویش‌های ایرانی عبارت‌اند از: *ešniša* «عطسه». ملاحظه می‌شود که در هیچ کدام از این گونه‌ها صامت س به کار نرفته‌است؛ بر این پایه، «شنوسه» نادرست و مصحف است. **طیسه** بستر (ص ۳۵۳).

در برهان و لغت‌نامه بدون هیچ شاهدهی ثبت شده‌است، در پیکره نیز فاقد شاهد است و احتمالاً صورت نادرست طنفسه است که به همین معنی در فرهنگ‌های عربی مندرج است (← کرمینی ۱۳۸۵، زیر «الطنفسه»؛ تاج‌الاسامی ۱۳۶۷، زیر «الطنفسه»؛ ده‌ار ۱۳۴۹، زیر «الطنفسه») و در متون فارسی نیز شاهد دارد (← خواب‌گزاری ۱۳۴۶، ص ۲۷۳؛ میدی ۱۳۳۹ به بعد، ج ۱۰، ص ۴۶۸).

**فرخور** جای گذر آب (ص ۳۹۸).

در این معنا در برهان و لغت‌نامه نیز ثبت گردیده، اما برای آن شاهدهی ارائه نشده‌است. در پیکره نیز شاهد ندارد. این واژه صورت نادرست فرغر است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «فرغر»؛ تتوی ۱۳۳۷، زیر «فرغر»).

**فرغانج** ماده گاو نازا و جوان که به‌غایت فربه باشد (ص ۳۹۹).

در برهان، لغت‌نامه و حتی فرهنگ رشیدی بدون هیچ شاهدهی آمده‌است، در پیکره فاقد شاهد است. احتمالاً این واژه صورت نادرست فرغامج است که شاهد دارد و گونه دیگر آن فرغامه نیز دارای صامت م است و صامت ن در آن وجود ندارد (← رواقی ۱۳۸۱، زیر «فرغامج»، «فرغامه»).

**فرغنده** به فتح غین / گیاه عشقه که دور درخت پیچد (همان جا).

در برهان، رشیدی، جهانگیری و لغت‌نامه بدون شاهد ثبت شده‌است. در پیکره نیز شاهدهی ندارد و صورت نادرست فرغند است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «فرغند»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «فرغند»؛ های بیان حرکت در دیگر گونه‌های دارای شاهد این واژه یعنی فرغند و فرغند (← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «فرغند»؛ تاج‌الاسامی ۱۳۶۷، زیر «الفشاع»؛ کرمینی ۱۳۸۵، زیر «العشقة»)، نیز وجود ندارد.

**کانا** چوب بن خوشه خرما (ص ۴۲۹).

به این معنا در شرفنامه، برهان و لغت‌نامه بدون هیچ شاهدهی مندرج است، این واژه صورت ناقص کاناز است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «کاناز»؛ تتوی ۱۳۳۷، زیر «کاناز»؛ انجو شیرازی ۱۳۵۱، زیر «کاناز»؛ برهان، ج ۳، ص ۱۵۸۰، پاورقی ۳).  
مجیدن دویدن (ص ۴۷۱).

معنی‌های دارای شاهد مجیدن «لمس کردن»، «گرفتن» و «مکیدن» است: فروکوبد او را دیو از مجیدن [=المس] (ترجمه تفسیر طبری ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۱۷۹، پاورقی ۳)؛ لامستم: ... بمجیدید (فرهنگ‌نامه فرآنی ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۲۵۱؛ نیز ← همان، ج ۳، ص ۱۲۵۲، ۱۲۶۸، ۱۳۴۸)؛ ار بید بیماران یا ور سفری، یا آمد یکی از شما از غایط یا بمجیدید زنان را، نگنید آوی قصد کنید خاکی پاک را (قرآن قدس ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۴؛ نیز ← همان، ج ۱، ص ۵۱، ۶۶؛ ج ۲، ص ۳۹۳)؛ جوارح و اعضا را مجیدن گرفتیم، هیچ تفاوتی ندیدیم (دهستانی ۱۳۸۳، ص ۲۲۱)؛ تمخّج: بمجیدن استخوان (← صادقی ۱۳۹۱، ص ۴۸).

مجیدن در شرفنامه به معنای «دویدن» و «خرامیدن» و در لغت‌نامه، علاوه بر معنی‌های مذکور در بالا، در معنای «تیز و به‌شتاب رفتن» بدون شاهد ثبت شده است. این واژه در این معنا یا صورت مصحف مخیدن به معنای «جنیدن» است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «مخید»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «مخیدن»؛ حسن‌دوست ۱۳۹۳، زیر «مخیدن») یا صورت محرف موجیدن به معنای «آهسته و نرم رفتن» است (← صادقی ۱۳۹۱، ص ۵۳).  
ورت برهنه (ص ۵۳۹).

در شرفنامه، برهان، جهانگیری و لغت‌نامه بدون شاهد ثبت شده است. در پیکره هم فاقد شاهد است و صورت نادرست رت است (← اسدی ۱۳۶۵، زیر «رت»؛ تتوی ۱۳۳۷، زیر «ورت»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «رت»؛ برهان ۱۳۴۲، ج ۴، ص ۲۲۶۴، پاورقی ۹).  
یفتنج مار زرد که در باغ‌ها باشد و زهر ندارد (ص ۵۶۳).

در برهان و لغت‌نامه بدون هیچ شاهدهی ضبط شده است. در پیکره نیز فاقد شاهد است. این واژه صورت نادرست «یغنیج» است که برای آن شاهد نیز موجود است: الحاریة: یغنیج پیر (کرمینی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۵۳؛ نیز ← رواقی ۱۳۸۱، زیر «یغنیج»). دیگر گونه‌های دارای شاهد این واژه عبارت‌اند از: یغتنج، یغنج و یغتنج (← اسدی ۱۳۶۵، ص ۵۳، پاورقی ۳؛ شاعران بی‌دیوان ۱۳۷۰، ص ۳۱، ۳۲۴؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «یغتنج»؛ رشیدی ۱۳۳۷، زیر «یغتنج»). در هیچ‌کدام از این گونه‌ها صامت ف به‌کار نرفته است. با توجه به آنکه صامت ملازی، انسدادی و واکدارغ با صامت لبی‌دندانی، سایشی و بی‌واک ف در هیچ‌یک از مشخصه‌های واجی مشترک نیست، ابدالغ به ف منطقی به‌نظر نمی‌رسد و در عین حال

در تاریخ زبان فارسی نیز نمونه‌ای ندارد (← خانلری ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۷۹ و ۸۰)؛ بنابراین، «یفتنج» صورت محرف و نادرست یغنیج است.

### ۲-۳- تصحیفات، تحریفات و اشتباه‌های منحصر به بحرالفضایل

در بحرالفضایل واحدهای واژگانی نادرست، محرف و مصحف بسیاری وجود دارد؛ برای برخی از سرواژه‌ها نیز معنی‌های اشتباهی ذکر شده است. این واحدهای واژگانی و معنی‌های نادرست در فرهنگ جامع زبان فارسی، لغت‌نامه فارسی، لغت‌نامه، فرهنگ سخن، فرهنگ‌های چهارگانه عربی و پیکره نیامده‌اند و در عین حال با مراجعه به این منابع و سایر آثار معتبر می‌توان صورت صحیح آن‌ها را حدس زد یا مشخص کرد. در اینجا برخی از این نادرستی‌ها را بررسی می‌کنیم:

آب ... گیاهی مألوف شتر است (ص ۹).

به نظر می‌رسد آب در این معنا صورت ناقص آب‌واشه باشد که به معنای «ثمام» است (← فرهنگ جامع ۱۳۹۲، زیر «آب‌واشه»؛ ثمام گیاهی است خاردار که در فارسی یز نامیده می‌شود (← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «ثمام»، «یز»؛ صفی‌پور، زیر «ثمم»).

ابطیح روز فراغ (ص ۱۲).

با توجه به الاسمی فی الاسماء احتمالاً صورت درست این مدخل و معنای آن چنین است: ابطح: روذ (رود) فراخ (← میدانی ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۸۸).

اثل درخت خار است، جهت دارو به کار می‌آید، یعنی درکژ (ص ۲۱).

«درکژ» صورت نادرست شورگژ است که در برخی از فرهنگ‌های کهن عربی به فارسی به‌عنوان مترادف اثل آمده است (← کره‌مینی ۱۳۸۵، زیر «الائل»؛ زنجی ۱۳۶۴، زیر «الائل»).

اجراث / به فتح همزه / کورها {ظ: گورها}، و /به کسر همزه / کور {ظ: گور} کردن و آهن زدودن (ص ۲۲).

احتمالاً این واژه در دو معنای اول صورت مغلوپ اجداث است؛ اجداث به معنای «گورها» و اجداث به معنای «گور کردن» است (← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «اجداث» و «اجداث»؛ جوهری ۱۳۷۶ق، زیر «جدث»). در معنای «آهن زدودن» نیز صورت نادرست اجداث است (← زوزنی ۱۳۷۴، زیر «الاحداث»).

احثا روده (ص ۲۸).

صورت نادرستِ احشاء است (← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «احشاء»؛ زمخشری ۱۸۴۳، ص ۳۸).  
اخفج کرنای (ص ۳۰).

صورت مصحفِ کژپای است (← تاج الاسامی ۱۳۶۷، زیر «الاخفج»)  
اریزه گِل میان دو خشت در عمارت (ص ۳۹).

ظاهراً صورت نادرستِ ارزه است (← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «ارزه»)  
اریان حسرت (ص ۴۰).

صورت نادرستِ ارمان است (← تتوی ۱۳۳۷، زیر «ارمان»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «ارمان»)  
استخوان‌زند جانوری است که استخوان خورد و  
گویند همای است (ص ۴۳).

صورت مصحفِ «استخوان‌رند» است (← لغت‌نامه فارسی ۱۳۶۳ به بعد، زیر  
«استخوان‌رند»).

اسپریس و اسپرشف میدان (ص ۵۰).

شاید «اسپرشف» صورت نادرستِ اسپریس باشد (← رواقی ۱۳۸۳، زیر «اسپریز»)  
امنه پشتیوان (ص ۷۹).

امنه به معنای «توده و پشته هیزم» است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «امنه»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر  
«امنه»؛ احتمالاً «پشتیوان» صورت غلطِ پشتواره است که در مؤیدالفضلاء نیز در تعریف  
امنه از آن استفاده شده (نیز ← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «پشتواره») و در بعضی از شاهد‌ها هم  
همراه با هیزم به کار رفته است: چون به بازار آمد، مردی را دید پشتواره‌ای هیزم در  
پشت کشیده (طرسوسی ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۴۷).

اوسن انباغ (ص ۸۸)

واژه هوو چند مترادف با نمای واجی زیرین<sup>۱</sup> مشترک دارد که همگی دارای شاهد  
هستند: اوسنه، اوسنی، و سنی، هوسنی (← ادیب نظری ۱۳۸۴، ص ۴۸۷، پاورقی ۱۵؛ دهخدا  
۱۳۷۷، زیر «وسنی»؛ رواقی ۱۳۸۱، زیر «اوسنه»، «هوسنی»). مترادفاتی از این گونه در برخی از  
گویش‌های ایرانی نیز به کار می‌رود: övesni, avesna, oznī, vashnī, osnī, owsī ...  
(← حسن‌دوست ۱۳۸۹، زیر «هوو»؛ کیا ۱۳۹۰، زیر «هوو»). تمامی این کلمات گونه‌های دیگر  
هم به شمار می‌روند و همه آن‌ها به مصوت پیشین پایان یافته‌اند؛ بر این اساس، «اوسن»  
نادرست است و صورت صحیح آن اوسنی یا اوسنه است.

بسوریدن نفرت گرفتن (ص ۱۰۸).

1. underlying phonological representation

صورت نادرست سوریدن است (← رواقی ۱۳۸۱، زیر «سوریدن»).

**بنوک** عروس (ص ۱۱۵)

صورت مصحف بیوگ است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «بیوگ»).

**تموز** جنبیدن (ص ۱۴۹).

صورت صحیح آن تمرمر است (← ابن منظور ۱۴۱۴ق، زیر «مرر»).

**چرچرک** زیحق، همچو ملخ پیاده است که کاغذ

و جامه و پشم را می‌برد (ص ۱۷۱).

«چرچرک» و «زیحق» در لغت‌نامه، سخن و بیکره ثبت نشده‌اند، اما چرچرک در

معنای «جیرجیرک»، «زگه» و «زنجره» در زبان فارسی افغانستان کاربرد دارد (← انوشه و

خدابنده‌لو ۱۳۹۱، زیر «چرچرک»؛ خاچاطوری پارسادانیان ۱۳۸۹، زیر «چرچرک»؛ بنابراین، احتمالاً

«زیحق» صورت نادرست زیفج به معنای «قُمَّل» است (← رواقی ۱۳۸۱، زیر «زیفج»؛

فرهنگ‌نامه قرآنی ۱۳۷۷، زیر «القُمَّل») و «قمل» نیز در معنای «ملخ پیاده» و «ملخ ناپر» به‌کار

رفته‌است (← فرهنگ‌نامه قرآنی، همان‌جا؛ کرمینی ۱۳۸۵، زیر «القمل»).

**چشم‌نیام** تعویذ دفع چشم‌زخم (ص ۱۷۳).

صورت مصحف چشم‌پنام است (← تتوی ۱۳۳۷، زیر «چشم‌پنام»).

**جفاله** گله مرغان (ص ۱۷۵).

صورت نادرست جفاله است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «جفاله»).

**دالبرزه** نوعی از فراشتک است (ص ۲۲۵).

صورت درست آن دالبزه است (← کردی نیشابوری ۲۵۳۶، زیر «الوصع»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر

«دالبزه»).

**دامول** دامی که بدان آهو صید کنند (ص ۲۲۵).

صورت غلط داهول است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «داهول»؛ زوزنی ۱۳۷۴، زیر «الاحتبال»).

**دلال** ژکاسه یعنی روباه ترکی (ص ۲۳۳).

ژکاسه به معنای «خارپشت» است (← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «ژکاسه»؛ «دلال» در

فرهنگ‌های معتبر فارسی و عربی به این معنی به‌کار نرفته‌است؛ این واژه صورت

نادرست دلدل است که شاهدهی نیز با همین مترادف برای آن موجود است: «الدلدل:

ژکاسه بزرگ» (تاج‌الاسامی ۱۳۶۷، ص ۱۸۲؛ نیز ← ابن منظور ۱۴۱۴ق، زیر «دل»).

**سامین** ... سبیدی که در آن پنبه نهند (ص ۲۸۱).

صورت صحیح آن ساوین است که شاهدهی نیز دارد: «الْفَقَّة: ساوین پنبه» (ادیب نظری ۱۳۴۶، ص ۷۷؛ نیز ← تتوی ۱۳۳۷، زیر «ساوین»؛ فاروقی ۱۳۸۵-۱۳۸۶، زیر «ساوین»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «ساوین»).

**سیانکی** قلدح بزرگ (ص ۳۰۴).

صورت محرف ساتگینی است (← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «ساتگینی»).

**شته** ... آواز اسب (ص ۳۱۲).

مصحف شنه است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «شنه»؛ تتوی ۱۳۳۷، زیر «شنه»).

**شفاع** کناره (ص ۳۱۸).

صورت نادرست شفا است (← زمخشری ۱۸۴۳، ص ۲۱؛ ابن منظور ۱۴۱۴ق، زیر «شفی»).

**طشوا** و **طشو** و آن یک نیم حبه است در وزن و در پیمودن و بیست و چهار طشو یک گز شود. معرَب است (ص ۳۴۹).

صورت محصف طسو است که شاهد نیز دارد: «طول آن چهار ذرع ... و عرض آن دو ذرع و نیم و یک طسو و حجم آن سه طسو بوده باشد» (جهانگیر ۱۳۵۹، ص ۱۰۱؛ نیز ← مرتضی زبیدی ۱۴۱۴ق، زیر «طسو»).

**عشقه** گیاهی که دور درخت پیچد (ص ۳۶۳).

صورت نادرست عشقه است (← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «عشقه»؛ ابن منظور ۱۴۱۴ق، زیر «عشق»).

**غاشیه** زنی جمیله بی نیاز از آرایش (ص ۳۸۲).

صورت مغلوپ غانیه است (← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «غانیه»؛ ازهری ۱۴۲۱ هجری، زیر «غنی»؛ زمخشری ۱۸۴۳، زیر «غنی»).

**غلغلنج** دغدغیه، یعنی زیر بغل و دست و شکم و گردن را خاراندن تا بخندد (ص ۳۸۸).

صورت مصحف غلغلیج است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «غلغلیج»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «غلغلیج»).

**کاغیه** ... کرمی سرخ است (ص ۴۲۸).

صورت مصحف کاغنه است (← مقرئ ۱۳۶۶-۱۳۷۵، زیر «التذریح»؛ رواقی ۱۳۸۱، زیر «کاغنه»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «کاغنه»).

**کفشیر** کجام که بدان زر و نقره وصل کنند (ص ۴۳۹).

«کجام» صورت نادرست لحام است (← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «کفشیر»؛ کرمنی ۱۳۸۵، زیر «اللحام»).

گوشخته کرم گوش خزک (ص ۴۴۶).

صورت مصحف گوشخیه است (← رواقی ۱۳۸۱، زیر «گوش‌خیه»؛ میدانی ۱۳۸۲، زیر «دخال‌الاذن»).

کیع پیخال و پیخال چشم (ص ۴۴۸).

صورت مصحف کیغ است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «کیغ»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «کیغ»).

لشن لخشفان (ص ۴۵۶).

لشن به معنای «چیز نرم و لغزنده» است (← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «لشن») و «لخشفان» صورت نادرست لخشان است که شاهدهی نیز در پیکره دارد (← خوارزمی ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۵۸۶؛ نیز ← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «لخشان»).

مناسنگ سنگ فلاخن (ص ۴۶۷).

صورت درست آن مشتاسنگ است (← تنوی ۱۳۳۷، زیر «مشتاسنگ»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «مشتاسنگ»).

مرعون گورستان (ص ۴۷۹).

صورت صحیح آن مرزغن است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «مرزغن»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «مرزغن»).

نده آب موج (ص ۵۲۱).

صورت نادرست نره است (← تنوی ۱۳۳۷، زیر «نره»؛ رواقی ۱۳۸۱، زیر «نره آب»).

نفته پرده عنکبوت (ص ۵۲۸)

صورت مصحف تفته است (← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «تفته»).

نهار گوسپند پیشرو رمه (ص ۵۳۲).

صورت مصحف نهاز است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «نهاز»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «نهاز»).

هزاکامه ابلهی که به آسانی فریفته شود (ص ۵۵۱).

احتمالاً صورت صحیح آن هزاک است (← اسدی ۱۳۱۹، زیر «هزاک»؛ تنوی ۱۳۳۷، زیر «هزاک»).

#### ۴- اغلاط و بی‌دقتی‌های مصحح

دست‌نویس ۵۲۲۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که مورد استفاده مصحح کتاب بوده‌است، حاوی قسم اول بحرالفضایل و کامل‌ترین و کهن‌ترین نسخه مربوط به این

بخش است (← محدث ۱۳۹۴، ص «بیست - بیست‌ویک»؛ نیز ← درایتی ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۴۲۹؛ منزوی ۱۳۴۸، ص ۶۲). مقایسه تصویر این نسخه با متن چاپی حاکی از آن است که محدث در تصحیح این اثر غلط‌خوانی‌ها و بی‌دقتی‌هایی کرده‌است که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

**اثبت** موی انبوه و درخت انبوه (ص ۲۱).

صورت صحیح: اثبت (نسخه مجلس، ص ۱۷؛ درمورد صحت این ضبط ← جوهری ۱۳۷۶ق، زیر «اثث»؛ ابن منظور ۱۴۱۴ق، زیر «اثث»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «اثبت»).

**اذنام** نکوهیدن (ص ۳۵).

صورت صحیح: اذمام (نسخه مجلس، ص ۲۸؛ درمورد صحت این ضبط ← زوزنی ۱۳۷۴، زیر «الاذمام»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «اذمام»).

**اقت** بی‌پرهیز (ص ۷۱).

صورت صحیح: پینو (نسخه مجلس، ص ۵۹؛ درمورد صحت این ضبط ← تاج‌الاسامی ۱۳۶۷، زیر «الاقط»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «اقت»).

**برهسون** دایره (ص ۱۰۶).

صورت صحیح: برهون (نسخه مجلس، ص ۸۷؛ درمورد صحت این ضبط ← اسدی ۱۳۱۹، زیر «برهون»؛ تتوی ۱۳۳۷، زیر «برهون»).

**بشیر** فریفته شونده (ص ۱۰۹).

صورت صحیح: «بشیدل: فریفته شود» (نسخه مجلس، ص ۸۹؛ درمورد صحت این ضبط ← رامپوری ۱۳۷۵، زیر «شیبیدن»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «شیبیدن»).

**تفطن** پیدایش تفوق و بلندی (ص ۱۴۴).

صورت صحیح: «تفطن: پیدایش؛ تفوق: بلندی» (نسخه مجلس، ص ۱۱۵).

**جدیده** لشکر بی‌بنگاه و دفتر (ص ۱۷۲).

صورت صحیح: جریده (نسخه مجلس، ص ۱۳۴؛ درمورد صحت این ضبط ← ازهری ۱۴۲۱ق، زیر «جرد»؛ ابن منظور ۱۴۱۴ق، زیر «جرد»، مرتضی زبیدی ۱۴۱۴ق، زیر «جرد»).

**چیچک** سمن سپید یعنی گل چینه (ص ۱۸۲).

صورت صحیح: چنپه (نسخه مجلس، ص ۱۴۲؛ درمورد صحت این ضبط ← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «چنپه»).

**حسرت** از نان خوردن (ص ۱۹۳).



- صورت صحیح: ارمان (نسخه مجلس، ص ۱۴۹؛ درمورد صحت این ضبط ← مقری بیهقی ۱۳۶۶-۱۳۷۵، زیر «التحسر»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «ارمان»).
- حلاج** پنبه‌فرخنده، یعنی دانه از پنبه دور کننده (ص ۱۹۷).
- صورت صحیح: «پنبه‌فرخنده» (نسخه مجلس، ص ۱۵۰)؛ در مصادر زوزنی و تاج‌المصادر و ذیل فرهنگ‌های فارسی فرخمیدن به معنای «حلاجی کردن پنبه» ضبط شده است (← زوزنی ۱۳۷۴، زیر «الحلیج»؛ مقری بیهقی ۱۳۶۶-۱۳۷۵، زیر «الحلیج»؛ رواقی ۱۳۸۱، زیر «فرخمیدن») و فرخنده صفت فاعلی مشتق از فرخمیدن است.
- حیز** به فا (ص ۲۰۱).
- صورت صحیح: بغا (نسخه مجلس، ص ۱۵۳؛ درمورد صحت این ضبط ← اسدی ۱۳۶۵، زیر «هیز»؛ تنوی ۱۳۳۷، زیر «بغا»؛ رامپوری ۱۳۷۵، زیر «بغا»).
- خیزدوک** کرم سرگشن غلطانک (ص ۲۰۵)
- صورت صحیح: سرگین (نسخه مجلس، ص ۱۵۵؛ درمورد صحت این ضبط ← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «خیزدوک»).
- خدوک** خجل، وفادار (ص ۲۰۷).
- صورت صحیح: فاوا (نسخه مجلس، ص ۱۵۶؛ درمورد صحت این ضبط ← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «خدوک»، «فاوا»).
- سحرکم** جادوی چیزی عجیب (ص ۲۸۶).
- صورت صحیح: «سحرگر: جادوگر و چیزی عجیب» (نسخه مجلس، ص ۲۱۵).
- شادرود** و **شاهرود** خرمن ماه و آفتاب (ص ۳۰۷).
- صورت صحیح: «شادرود و شاهورد» (نسخه مجلس، ص ۲۲۸؛ درمورد صحت این ضبط ← تنوی ۱۳۳۷، زیر «شادرود»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «شادرود»، «شاهورد»؛ کردی نیشابوری ۲۵۳۶، زیر «الهالة»).
- ضان** عیش (ص ۳۳۹).
- صورت صحیح: میش (نسخه مجلس، ص ۲۵۰؛ درمورد صحت این ضبط ← ازهری ۱۴۲۱ق، زیر «ضأن»؛ جوهری ۱۳۷۶ق؛ زیر «ضأن»؛ ابن منظور ۱۴۱۴ق، زیر «ضأن»).
- عنصل** پیاز هوش (ص ۳۷۶).
- صورت صحیح: موش (نسخه مجلس، ص ۲۷۴؛ درمورد صحت این ضبط ← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «عنصل»).

- عید / به کسر / کاروان خسر، و / به فتح / مهتر و  
خرکره و میخ و خاشاک و اسب بانشاط (ص ۳۷۹).
- صورت صحیح: غیر (نسخه مجلس، ص ۲۷۵؛ درمورد صحت این ضبط ← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «غیر»؛ جوهری ۱۳۷۶ق، زیر «غیر»؛ ابن منظور ۴۱۴ق، زیر «غیر»).
- فرعیش موی‌ها که از دامن پوستین بیرون نشانند (ص ۴۰۰).
- صورت صحیح: فرغیش (نسخه مجلس، ص ۲۸۸؛ درمورد صحت این ضبط ← اسدی ۱۳۱۹، زیر «فرغیش»).
- قراد ... کینه (ص ۴۱۵).
- صورت صحیح: کنه (نسخه مجلس، ص ۲۹۹؛ درمورد صحت این ضبط ← زمخشری ۱۸۴۳، ص ۷۷؛ ابن منظور ۴۱۴ق، زیر «قرده»).
- مسحود جادوی کرده‌شده (ص ۴۸۴).
- صورت صحیح: مسحور (نسخه مجلس، ص ۳۴۷؛ درمورد صحت این ضبط ← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «مسحور»).
- وزغه کریسه (ص ۵۴۰).
- صورت صحیح: کریسه (نسخه مجلس، ص ۳۹۲؛ درمورد صحت این ضبط ← کریمینی ۱۳۸۵، زیر «الوزغه»؛ تاج‌الاسامی ۱۳۶۷، زیر «الوزغه»؛ دهخدا ۱۳۷۷، زیر «کریسه»، «وزغه»).
- هکری حیران (ص ۵۵۳).
- صورت صحیح: «هکوی: حیران» (نسخه مجلس، ص ۴۰۱؛ درمورد صحت این ضبط ← فرهنگ‌نامه قرآنی ۱۳۷۷، زیر «حیران»؛ قرآن قدس ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۵۳).
- هوسازه بغایت تشنه (ص ۵۵۵).
- صورت صحیح: هوشازده (نسخه مجلس، ص ۴۰۳؛ درمورد صحت این ضبط ← زوزنی ۱۳۷۴، زیر «النجر»؛ ادیب نطنزی ۱۳۸۴، زیر «اهیم»).
- یاکیز یاقوت (ص ۵۶۰).
- صورت صحیح: یاکند (نسخه مجلس، ص ۴۰۶؛ درمورد صحت این ضبط ← دهخدا ۱۳۷۷، زیر «یاکند»).
- افزون بر این بدخوانی‌ها و اشتباهات، در تصحیح بحرالفضایل پاره‌ای از مطالب نسخه مجلس ضبط نشده‌است؛ در اینجا به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:
- ابریق آبدستان (نسخه مجلس، ص ۱۰). تألیف فراهم آوردن در تصنیف (همان، ص ۹۹).
- احوی سیاه (همان، ص ۲۳). تحسن حصار گرفتن (همان، ص ۱۰۲).
- بوار هلاکت (همان، ص ۹۴). تحوب از گناه پرهیزیدن (همان).

**جغرات** شیر بسته (همان، ص ۱۳۶).  
**قِدر** دیگ (همان، ص ۲۹۸).  
**حواشی** جانب و کنارها و گرداگرد (همان جا، ص ۱۵۲).  
**هاضمه** گوارنده (همان، ص ۳۹۷).

### منابع

- ابن منظور، محمدبن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان‌العرب، دار صادر، بیروت.
- ادیب نطنزی، بدیع‌الزمان ابو عبدالله حسین (منسوب به) (۱۳۴۶)، المرقاة، تصحیح سیدجعفر سجادی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- ادیب نطنزی، بدیع‌الزمان ابو عبدالله حسین (۱۳۸۴)، دستوراللغة، تصحیح علی اردلان جوان، به نشر، مشهد.
- ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق)، تهذیب‌اللغة، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- اسدی، ابومنصور احمد بن علی (۱۳۱۹)، لغت فرس، تصحیح عباس اقبال، تهران.
- اسدی، ابومنصور احمد بن علی (۱۳۶۵)، لغت فرس، تصحیح فتح‌الله مجتبیایی و علی‌اشرف صادقی، خوارزمی، تهران.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، تصحیح رحیم عفیفی، دانشگاه مشهد، مشهد.
- انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۹۰)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.
- انوشه، حسن و غلامرضا خدابنده‌لو (۱۳۹۱)، فارسی ناشنیده (فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و فارسی‌شده کاربردی در افغانستان)، قطره، تهران.
- باقری، مه‌ری (۱۳۸۰)، واچ‌شناسی تاریخی زبان فارسی، قطره، تهران.
- بدر خزانه‌ای بکری بلخی، محمد بن قوام (۱۳۹۴)، بحرالفضایل فی منافع‌الافاضل، تصحیح میرهاشم محدث، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۴۲)، برهان قاطع، تصحیح محمد معین، کتاب‌فروشی ابن سینا، تهران.
- بهار، لاله‌تیک چند (۱۳۸۰)، بهار عجم، تصحیح کاظم دزفولیان، طلایه، تهران.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر (۱۳۷۶)، کلیات بیدل، تصحیح اکبر بهداروند و پرویزعباسی، الهام، تهران.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۸۶)، التفهیم، تصحیح جلال‌الدین همایی، هما، تهران.
- تاج‌الاسامی (۱۳۶۷)، تصحیح علی اوسط ابراهیمی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- تنوی، عبدالرشید بن عبدالغفور (۱۳۳۷)، فرهنگ رشیدی، تصحیح محمد عباسی، کتاب‌فروشی بارانی، تهران.
- ترجمه تفسیر طبری (۱۳۹۳)، تصحیح حبیب یغمایی، هفت جلد، دانشگاه تهران، تهران.
- ترجمه قرآن موزه پارس (۲۵۳۵)، تصحیح علی رواقی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق)، الصحاح، تصحیح احمد بن عبدالغفور عطار، دارالعلم، بیروت. جهانگیر، نورالدین محمد (۱۳۵۹)، جهانگیرنامه، تصحیح محمد هاشم، بنیاد فرهنگ ایران. حسن‌دوست، محمد (۱۳۸۹)، فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- خاچاطوری پارسادانیان، ورژ (۱۳۸۹)، فرهنگ فارسی - دری - دری - فارسی، فرهنگ معاصر، تهران. خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۸۲)، دیوان خاقانی، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، زوار، تهران. خانلری، پرویز ناتل (۱۳۷۷)، تاریخ زبان فارسی، فردوس، تهران.
- خواب‌گزاری (۱۳۴۶)، تصحیح ایرج افشار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- خوارزمی، مؤیدالدین محمد (۱۳۸۶)، ترجمه احیاء علوم الدین، تصحیح حسین خدیو جم، علمی و فرهنگی، تهران.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۶۸)، فرهنگ‌های فارسی و فرهنگ‌گونه‌ها، اسپرک، تهران.
- درایتی، مصطفی (۱۳۸۹)، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران.
- دساتیر آسمانی (۱۳۰۵ق)، مطبع دت پرشاد، بمبئی.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۶۱)، جای خالی سلوچ، نشر نو، تهران.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۶۸)، کلیدر، پارسی، تهران.
- دهار، قاضی‌خان بدر محمد (۱۳۴۹)، دستورالاحوان، ج ۱، تصحیح سعید نجفی اسداللهی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر (و همکاران) (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.
- دهستانی، حسین بن اسعد (۱۳۸۳)، فرج بعد از شدت، تصحیح اسماعیل حاکمی، انتشارات امید مجد، تهران.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد (۱۳۷۵)، غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، امیر کبیر، تهران.
- رجایی بخارایی، احمدعلی (۱۳۷۵)، لهجه بخارایی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد.
- رواقی، علی (۱۳۸۱)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، هرمس، تهران.
- رواقی، علی (۱۳۹۲)، زبان فارسی افغانستان (دری)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- رواقی، علی (۱۳۸۳)، زبان فارسی فرارودی (تاجیکی)، هرمس، تهران.
- زرتشت بهرام‌پژدو (۱۳۴۳)، ارداویراف‌نامه منظوم، تصحیح رحیم عقیقی، دانشگاه مشهد، مشهد.
- زمخشری، محمودبن عمر (۱۸۴۳ میلادی)، مقدمه‌الادب، تصحیح ای. جی. وتزشتاین، چاپ افست مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۶.
- زوزنی، ابوعبدالله حسین بن احمد (۱۳۷۴)، کتاب‌المصادر، تصحیح تقی بینش، البرز، تهران.

ساعدی، احمدقلی (۱۳۹۰)، فرهنگ، تلفظ واژگان و اصطلاحات در گویش مردم ولایت خواف، شاملو، مشهد.

سیف هروی (۱۳۶۲ق)، تاریخ‌نامه هرات، تصحیح محمدزبیر الصدیقی، بیتست مشن، کلکته. شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۳، ۴ و ۵ هجری قمری (۱۳۷۰)، به کوشش محمود مدبری، پانوس، تهران.

شکوری، محمد جان و دیگران (۱۳۸۵)، فرهنگ فارسی تاجیکی، فرهنگ معاصر، تهران. شمس‌العارفین مروزی، محمدبن منصور (۱۳۶۱)، الدرر فی الترجمان، تصحیح محمدسرور مولایی، علمی و فرهنگی، تهران.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۱)، «تحقیق در کتاب المصا‌در ابوبکر بستی»، مجله آینه میراث، سال ۱۰، ضمیمه شماره ۲۳.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۲)، «فرهنگ‌نویسی در شبه قاره»، مجله گزارش میراث، سال ۷، شماره ۱-۲، ص ۱۴۳-۱۵۰.

صفی‌پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم، منتهی‌الآرب فی اللغة العرب، کتابخانه سنایی، تهران. طرسوسی، ابوطاهر محمد بن حسن (۱۳۷۴)، داراب‌نامه، تصحیح ذبیح‌الله صفا، علمی و فرهنگی، تهران. عقیلی خراسانی، محمد حسین (۱۹۷۶م)، مخزن‌الادویه، ویرایش محمد مقدم و مصطفی انصاری، شرکت افست، تهران.

علیخان، زیب‌النساء و علی بیات (۱۳۸۱)، زیب‌اللغات (فرهنگ اردو - فارسی)، مجمع ذخائر اسلامی، قم.

فاروقی، ابراهیم قوام (۱۳۸۵-۱۳۸۶)، شرفنامه منبری، تصحیح حکیمه دبیران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

فخر مدبر، محمدبن منصور (۱۳۴۶)، آداب الحرب و الشجاعة، تصحیح احمد سهیلی، اقبال، تهران. فرهنگ جامع زبان فارسی (۱۳۹۲)، زیر نظر علی‌اشرف صادقی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران. فرهنگ‌نامه قرآنی (۱۳۷۷)، با نظارت محمدجعفر یاحقی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.

قاسم هروی (۱۳۴۶)، ارشادالزراعة، تصحیح محمد مشیری، دانشگاه تهران، تهران. قرآن قدس (۱۳۶۴)، تصحیح علی رواقی، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، تهران. کردی نیشابوری، ادیب یعقوب (۲۵۳۵)، کتاب‌البلغه، تصحیح مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

کرمینی، علی بن محمد (۱۳۸۵)، تکملة‌الاصناف، تصحیح علی رواقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.

کیا، صادق (۱۳۹۰)، واژه‌نامه شصت‌وهفت گویش ایرانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

- لغت‌نامه فارسی (۱۳۶۳ به بعد)، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.
- محدث، میرهاشم (۱۳۹۴)، «مقدمه کتاب» ← بدر خزانه‌ای بکری بلخی.
- محمد پادشاه (۱۳۳۶)، فرهنگ آندراج، تصحیح محمد دبیرسیاقی، کتابخانه خیام، تهران.
- محمد لاد (۱۸۹۹ م)، مؤیدالفضلاء، تصحیح پراگ نراین، کانپور.
- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، تاج‌العروس، تصحیح علی شیری، دارالفکر، بیروت.
- مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد (۱۳۸۳)، شرح التعرف لمذهب التصوف، تصحیح محمد روشن، اساطیر، تهران.
- مقامات حریری (ترجمه فارسی) (۱۳۶۵)، تصحیح علی رواقی، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، تهران.
- مقری بیهقی، ابوجعفر احمدبن علی (۱۳۶۶-۱۳۷۵)، تاج‌المصادر، تصحیح هادی عالمزاده، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۹۴)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- منجیک ترمذی (۱۳۹۱)، دیوان منجیک، به کوشش احسان شواربی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران.
- منزوی، احمد (۱۳۴۸)، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۱۶، چاپخانه مجلس، تهران.
- منهاج سراج (۱۳۴۲-۱۳۴۳)، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، انجمن تاریخ افغانستان، کابل.
- مبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۳۹ به بعد)، کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، تصحیح علی‌اصغر حکمت، شرکت چاپ بهمن، تهران.
- میدانی، ابوسعید سعیدبن احمد (۱۳۸۲)، الاسمی فی الاسماء، تصحیح جعفرعلی امیدنی نجف‌آبادی، اسوه، تهران.
- میدانی، ابوالفتح احمد بن محمد (۱۳۴۵)، السامی فی الاسامی، چاپ عکسی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- میرداماد، محمدباقر (۱۳۸۰)، جذوات و موافقت، تصحیح علی اوجبی، میراث مکتوب، تهران.
- میرزا ابوطالب (۱۳۵۲)، مسیر طالبی، تصحیح حسین خدیو جم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران.
- نقوی، شهریار (۱۳۴۱)، فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران.